جهان بینی «خواجه احمد یسوی»

ابواف، حیدر

اشاره:

خواجه احمد یسوی شخصیتی‏ بزرگ و صاحب طریقت است که آثار معنوی فراوانی به جای گذاشته است.وی از بزرگان تصوف و از شاگردان شیخ یوسف همدانی‏ است و به همین دلیل ادامه دهندهء سلسلهء تصوف‏ ایرانی به شمار می‏آید.یسوی در سال 555 هـ.ق‏ (1160 م.)مقام شیخ خود را به دست آورد و بنا به توصیهء استاد به«یسه»(ترکستان کنونی) برگشت و به تبلیغاتی وسیع در مورد طریقت‏ خویش پرداخت.او در ترکستان طریقتی خاص بنا نهاد و در میان قزاقها و قرقیزهای استپ نشین، مقامی خاص یافت.فرید الدین عطار در «منطق الطیر»و فضل الله بن روزبهان خنجی در «مهمان نامهء بخارا»خواجه احمد را بسیار ستایش‏ کرده‏اند.نویسندهء«مهمان نامهء بخارا»در جایی از این کتاب آورده است:

از جمله فوایدی که فیض الهی به فقیر عطا فرمود،یکی آن بود که کتابی از مصنفات حضرت‏ خواجهء یسوی-قدس الله روحه العزیز-مطالعه‏ کردم که به زبان ترکی بود.چندان دقایق علوم و حقایق علم تصوف را در آن یافتم که گمان ندارم‏ در مقاصد سلوک و بیان مراتب وصول حقایق، مواجید و ذکر ترتیب منازل سالکان و مقامات‏ و اصلان،مثل آن کتابی مرتب شده باشد.(\*)

متأسفانه تحقیقاتی که در دوره‏های اخیر دربارهء خواجه احمد یسوی صورت گرفته است،بیشتر از جانب مستشرقین بوده است و کارهای گسترده‏ای‏ در این باره در منطقه صورت نگرفته است.

آنچه در پی‏می‏آید گزیده‏ای است از تحقیقی‏ ارزنده که دکتر حیدر ابواف معاون دانشگاه خواجه‏ احمد یسوی انجام داده است.با سپاس از آقای‏ مهدی سنایی(رایزن فرهنگی)که این نوشتار را در اختیار ما گذاشته‏اند.

نام ترکستان از دیرباز با نام خواجه احمد یسوی‏ پیوند خورده است و شناخت دیدگاههای خواجه احمد برای تعیین و درک شیوه‏های ایدئولوژیکی در برخی از کشورهای تازه استقلال یافته اهمیتی ویژه دارد.

بازآموزی و بازنمایی اندیشه‏های خواجه احمد،نه‏ تنها در فهم تاریخ قزاقستان و آسیای مرکزی بلکه برای‏ -روشن ساختن تأثیر و تأثرهای متقابل میان تمدنهای‏ پیش از اسلام در دورهء اسلامی و نیز دورهء یونان باستان‏ و قرون وسطا،همچنین تأثیر فرهنگ قرون وسطا بر فرهنگ معاصر نقشی به سزا دارد.

آثار فکری یسوی در چارچوب دستاوردهای تاریخی و فلسفی قزاقستان بسیار کم،مورد بررسی قرار گرفته و شاید بتوان گفت جنبه‏های فلسفی-دینی آثار او اصلا مطرح نشده است.

در دوران تاریک اندیشهء کمونیسم،بخش عمده‏ای از فرهنگ اسلامی،مطرود و بخش بیشتری از آن در محاق نابودی قرار گرفته بود.همزمان با این تاریک‏ اندیشیها،پژوهش درباره تصوف اسلامی و نمایندگان‏ مشهور آن در آسیای مرکزی،حوزهء ولگا و قفقاز،به‏ اسلام شناسان غربی واگذار شد.در کشورهای اروپایی‏ و آمریکا،به پژوهشها و بررسیهای انجام شده دربارهء میراث فرهنگی در ترکیه و ایران،اهمیت بسیاری داده‏ می‏شود.

در میان این تحقیقات،آثار آرخی کاپرلیو و یونس‏ یمری جایگاهی ویژه دارد.کمال ایراصلان نیز در آثار خود به مطالعاتی دربارهء مضامین حکمت آمیز آثار خواجه احمد پرداخته است.

با این همه در روسیه،قزاقستان و ازبکستان در این‏ زمینه کار مستقلی انجام شده و تنها مقالاتی چند از و.

آ.گوردلوسکی،آ.ک.بوروکاف،م.ای.مسّون و... در این باره وجود دارد و این بیانگر این است که پژوهش‏ درباره آثار یسوی،تا چه اندازه بر دانشمندان قزاقستان‏ ضروری است.روشن است که بحث و تحقیق دربارهء زندگانی و آثار تصوف اسلامی،باید غیر مغرضانه باشد.

در قرن یازدهم میلادی،سرزمین قزاقستان وابسته‏ به امپراتوری عثمانی بود.در دشت قبچاق،اقوام‏ گوناگونی از جمله قبچاقها،آغورها،کیمکها،قرلقها، ترکها و...سکونت داشتند.در آن زمان اسلام در بخش‏ وسیعی از دشت قبچاق گسترش یافته بود.در ابتدای‏ قرن دوازدهم از مساجدی در شهرهای منطقهء«نزو ولگا»یاد شده است همچنین در ابتدای قرن یازدهم که‏ آسیای مرکزی تحت حاکمیت قراخانیها بود، «کیدانیها»(قراختاییها)در هفت رود(نام پیشین‏ استانهای جنوب شرقی قزاقستان.م)پیدا شدند.تا سال 1137 قزاقستان جنوبی،سمرقند و بخارا همچنان تحت سلطهء قراختاییهای بت‏پرست بود و آنها مانعی در راه گسترش اسلام بودند؛برای نمونه از مسلمانان مالیات اضافه می‏ستاندند و سود اموال وقفی‏ را از آن خود کرده بودند.

باید یادآور شد که اگر چه اسلام آوردن ترکها مرهون‏ فتوحات اعراب بود،اما پس از قرن دهم،گسترش‏ اسلام تنها توسط تاجران،پیشه‏وران و مبلغان صورت‏ می‏گرفت.برای اثبات این ادعا می‏توان به آثار و. روبروک مراجعه کرد.وی در سفر خود به مغولستان،از منطقهء ولگا گذشته و دربارهء بلغارها نوشته است:«من‏ در شگفتم که چه کسی قوانین محمد را به اینجا آورده‏ است».

در میان ترکها،همزمان با اسلام،عقاید و کیشهای‏ دیگری نیز وجود داشتند.اساس این عقاید بر پایهء پرستش آسمان(تینگری)و زمین و آب(ژیر-سو) استوار بود.حامی خاندان و کودکان الهه‏ای به نام‏ «اومای»بود.نویسندگان عرب دربارهء ساحرانی ترک که‏ می‏توانستند موجب بارش باران شوند نیز مطالبی‏ نوشته‏اند.

در آسیای مرکزی،همزمان با گسترش اسلام و کیشهای محلی،مذاهب بودایی،مانوی،مسیحی و یهودی به حیات خود ادامه می‏دادند.در مناطق‏ شهرنشین آسیای مرکزی و از جمله در جنوب قزاقستان‏ در قرن دهم،دین اسلام-که به برخی عقاید زردشتی‏ و مانوی آمیخته شده بود-دین حاکم و اصلی محسوب‏ می‏شد.در میان کوچ‏نشینان دامپرور نیز اسلام آمیخته‏ با کیش«شومینیستی»،رواج داشت.

شهرهای حوزهء رود«سیر دریا»و«هفت رود»(«اترار»، «سیگنک»،«سی»،«طراز»،«بلاساغون»و«کولان»)که‏ در امتداد جادهء بزرگ ابریشم قرار داشتند،و رابط میان‏ تولیدات کوچ‏نشینان و صنایع و بازار بودند،در گسترش‏ اسلام،نقش مهمی ایفا کردند.در این گونه شهرها که‏ محل تمرکز تمدن اقوام ترک بودند،مساجد بسیاری‏ وجود داشت که بسیاری از آنها تا زمان حملهء مغول‏ همچنان پابرجا بود.در شهر اترار نشانه‏هایی نیز از یک مدرسه مربوط به قرن یازده و دوازده میلادی پیدا شده است.

همچنین آرامگاه شخصیتهای بزرگوار و مقدس، پرستشگاه کوچ نشینانی می‏شد که به اسلام گرویده‏ بودند؛برای نمونه می‏توان به مقبره‏های«کارکوت آتا»و «خراسان بلوب»اشاره کرد.تاریخ این مقبره‏ها به قرن‏ هشتم باز می‏گردد.

از قرن یازدهم اندیشهء تصوف-که محصول تفکر عرفای ایران و خراسان بود-به عقاید مسلمانان‏ آسیای مرکزی راه یافت.این اندیشه-که در اواخر قرن‏ دهم میلادی در خراسان به شکلی سازمان یافته و به عنوان فرقهء صوفیه نمایان شد-بر این اصل معنوی‏ استوار بود که با قوانین اسلام حکومتی و نیز مناسبات‏ اجتماعی مخالفت شود.تصوف در شکل گسترده و منسجم خود ترکیبی عرفانی بود از عقاید نو افلاطونی و «گنوسیسم»که قصد داشت پیام درونی اسلام و سرّ نهفته در قرآن را باز گوید.

نظریه پردازان تصوف برآنند که:«ماهیت تصوف‏ حقیقت است و معنای تصوف نیز معرفت حقیقت.

حرکت به سوی معرفت حقیقت در این مرام تنها با عشق و محبت ممکن است و صوفی در واقع یعنی‏ عاشق حقیقت و کسی که به کمک عشق و وفا به سوی‏ حقیقت و کمال مطلق در حرکت است،از شور و شوق‏ عشق از همه چیز-به جز حقیقت-بریده است.آنان‏ که رهسپار عالم باقی‏اند،نمی‏توانند به عالم فانی‏ دلبستگی داشته باشند؛درست مانند کسانی که در عالم مادی غوطه‏ورند و پروای عالم دیگر ندارند.اما صوفیان از شور و شوق عشق،نه برای این عالم و نه‏ حتی برای عالم باقی خدمتی و طاعتی روا نمی‏دانند.

در ابتدا به مسلمانانی صوفی می‏گفتند که قبایی از صوف(پشم)بر تن می‏کردند.واژهء«تصوف»نیز که‏ بعدها گاه معادل با«عرفان»به کار گرفته شده از همین‏ ریشه است.

تریمینگن معتقد است:«صوفی به افرادی اطلاق‏ می‏شود که قائل به پیوستن به خدایند و در این راه از هر کوششی جهت وصول به حق،دریغ نمی‏کنند».

محافل صوفیه،شیوه‏های ویژه‏ای در برخورد با «نوسالکان»داشتند.هر کسی که می‏خواست طریقت‏ صوفیه را برگزیند،باید نخست برای خود پیر(شیخ)یا مرشدی برمی‏گزید و طبعا نام او«مرید»می‏شد.از آن‏ پس،شیخ به بازسازی ارادهء مرید همت می‏گماشت و مرید،تابع محض ارادهء شیخ می‏شد.او می‏بایست از آزمونهای بسیاری همچون ترک طعام(روزه)، خلوت نشینی،ذکر و...موفق بیرون آید و در ضمن‏ متانت و ارادهء خود را استوار سازد.مریدان تا مدتها در خانقاهها و در نزد شیخهای خود زندگی می‏کردند.بر این اساس می‏توان چنین نتیجه گرفت که در این دوره‏ مکتبهای تصوف رواج کامل داشته است.

سلیمان باقرغانی یکی از مریدان خواجه احمد یسوی گفته است که او همزمان با درس آموختن نزد شیخ بزرگ،به جمع‏آوری هیزم از دشت نیز مشغول‏ بوده است.صوفیان از حساب موقوفات و یا از طریق‏ کارهای گوناگون مریدان به حیات خود ادامه‏ می‏دادند؛مثلا یکی از شیوخ معروف حلاج بود که از طریق حلاجی(پنبه‏زنی)امرار معاش می‏کرد.او بعدها با مخالفت تنگ اندیشان و در سال 992 م.به اعدام‏ محکوم شد.خواجه احمد یسوی در اشعار خود از این‏ رویداد تأسف‏بار،بسیار دردمندانه سخن می‏گوید.

خواجه احمد یسوی در شهرک«سیرم»متولد شد. پدر او مسؤول خلوت نشینی درویشانی بود که به قصد «چله نشینی»به آنجا می‏آمدند.پیر نیز معمولا تدریس‏ خود را در همین ایام خلوت انجام می‏داد.

از دیوان حکمت احمد یسوی برمی‏آید که یسوی از هفت سالگی نزد ارسلان بابا به کسب دانش دینی‏ پرداخته است.سپس به بخارا رفته و نزد خواجه یوسف‏ همدانی(ابو علی یعقوب بن یوسف البزینجردی‏ الهمدانی)تلمذ کرده است.خواجه یوسف همدانی‏ خود در بخارا پیر یکی از بزرگترین فرقه‏های صوفیه در آسیای میانه بود و شاگردان او خود فرقه‏های معروفی را به راه انداختند که از جملهء آنها شیخ عبد القادر گیلانی،صوفی بزرگ بغداد بود.

بار تولد می‏نویسد،خواجه یوسف همدانی،مرام‏ درویشی را در آسیای میانه بنیان نهاد و شیوخ بسیاری‏ از پیروان او بودند که همگی در گسترش اسلام نقش‏ مهمی ایفا کردند.از جملهء آنها مرد مقدس خطهء ترکستان،احمد یسوی بود که اشعارش در میان ترکهای‏ آسیای میانه،مشهور است.

یوسف همدانی،الهیات را در بغداد آموخت و سپس‏ ساکن مرو شد و در آنجا تحت رهبری شیخ ابو علی‏ فریومدی طریقت صوفیه را اختیار کرد.بر اساس‏ روایات،یوسف همدانی در اول عمر خود ده هزار مرتبه‏ قرآن را ختم کرد و هفتصد اثر علمی-اسلامی را کاملا به خاطر داشت،با 213 شیخ مصاحبت داشته،هشتاد هزار بت پرست را مسلمان کرده،اشخاص زیادی را به‏ راه حقیقت هدایت نموده و 37 مرتبه مراسم حجت را به جا آورده است.

همدانی ابتدا در بخارا و سپس در سمرقند در«گذر غاقفر»سکونت داشت.در این زمان سلطان سنجر سلجوقی نامه‏ای به شیوخ سمرقند فرستاد و در آن‏ یادآور شد که یوسف همدانی به حد کمال رسیده است‏ و ضمنا برای هزینهء خانقاهها پنجاه هزار دینار اختصاص داده و درخواست کرد که در جنگ علیه‏ سلیمان شاه برای او دعای خیر کنند.

همدانی در سال 1140 م.درگذشت و پیش از مرگ‏ وصیت کرد که رهبری فرقهء او را چهار شیخ بزرگ بر عهده گیرند:1-ابو محمد حسن بن حسین بخارایی‏ 2-خواجه احمد یسوی 3-عبد الخالق قیروانی 4- عبد الله براقی.اینان در سالهای آخر عمر یوسف، همواره همراه وی و به هنگام مرگش نیز در کنار او بودند.خواجه احمد یسوی،پس از مرگ استادش‏ مدتی پیشوای جماعت صوفیه بود،سپس به شهر «یسه»بازگشت و تا هنگام مرگ(سال 1167 م.)در همین شهر،پیر خانقاه خود بود.او در سالهای میان‏ سی و چهل از قرن دوازدهم،در بخارا به سر می‏برد و در سی تا چهل سالگی ساکن سمرقند شده بود.در این باره،در کتاب«حکمت»نیز شواهدی یافت‏ می‏شود،چرا که خود می‏گوید در 27 سالگی پیر خود را پیدا کرده بود،و در سال 1140 م 27 سال داشته‏ است.پیداست که ده سال از عمر خود را به مریدی‏ شیخ یوسف همدانی سپری کرده است.او در 34 سالگی به عنوان دانشمندی شناخته شده مطرح بود و در 37-39 سالگی مراثی اندوهباری نیز در رثای‏ استادش سروده است.

خواجه احمد پس از بازگشت به«یسه»،پیشوای فرقهء صوفیه آنجا شد.درویشان مکتب او،تعلیمات«حضرت‏ سلطان»را در تمام خطهء ترکستان تا اقصا مناطق ولگا، قفقاز و آسیای صغیر گسترش دادند.

تصوف در دورهء نخست شکل گیری خود،تنها وسیله‏ای برای تعالی روح و نیز شکر معنوی‏ای بود که‏ نوعی بریدن از این جهان فانی محسوب می‏شد و از جملهء این وسایل،موسیقی،سماع و سرود بود.اسلام‏ رسمی در برابر چنین کارهایی از خود مقاومت نشان‏ می‏داد و آن را به گونه‏هایی متفاوت ارزیابی می‏کرد.

صوفیه با نظم برخی مضامین دینی،آنها را در میان‏ خود می‏خواندند و با آن به سماع برمی‏خاستند.بیشتر شنوندگان این سرودها در خانقاهها،کاسبان،تاجران و کوچ‏نشینان بودند.به همین دلیل معمولا،اشعاری‏ ساده و عامیانه انتخاب و قرائت می‏شد تا عوام نیز به‏ راحتی مفاهیم تصوف را دریابند.

«دیوان حکمت»خواجه احمد یسوی که به زبان ترکی‏ سروده شده،از سوی ترکها با استقبال فراوان رو به رو شد و به وسلهء مریدان او در اندک زمانی در سراسر قبچاق رواج یافت.اینک صدها سال است که اشعار او در تمام شهرها و روستاهای ترک نشین ورد زبان همگان‏ است.

خواجه احمد یسوی،عارفی ترکی-اسلامی است که‏ ملت خود را به وسیلهء کلام منظوم با مفاهیم دینی‏ تصوف آشنا کرد.

بررسی و پژوهش در آثار خواجه یسوی به تازگی آغاز شده است.«دیوان حکمت»او نه تنها اثری ادبی،که‏ نوشته‏ای عمیق و فلسفی است.پیداست که در این‏ گونه اندیشه‏های صوفیانه،ایده‏های فلسفی مربوط به‏ پیش از اسلام نیز به چشم می‏خورد.برای نمونه، پلوتین نمایندهء تفکرات نو افلاطونی،در اثر خود به نام‏ «اینیاوا»خداوند را غیر قابل شناخت،پاک و منزه، مهربان و نخستین نیروی جهانی می‏داند.جهان آفریده‏ اوست و خدا از روی ضرورت به شکل ابدی و بیرون از چارچوب زمانی،عرض وجود می‏کند.روح با خرد هر دو انعکاسی از یک وجودند.روح انسان فوق احساس‏ است.وظیفهء انسان در این جهان این است که روح را از کالبد تن رهایی بخشد و آن را به عالم علیای خود ملحق گرداند و این کار البته از راه عقل میسر نیست و تنها طریقهء آن«سماع و وجد»است که در آن،انسان، خودی خود را فراموش می‏کند.حالت«وجد»و در نهایت به«وصل»و یا«وحدت»خواهد رسید.

این گونه نکات مهم نو افلاطونی در اندیشهء تصوف و از جمله در«دیوان حکمت»یسوی کاملا مشهود است.

لاکتانتس بر این عقیده بود که برترین آسایش،دیدار خداوند جهانیان است،دیگر لذتها را حیوانات نیز تحصیل توانند کرد.خداوند انسان را آفرید و او را قادر برشناخت دین و حکمت کرد.دین،انسان را به سوی‏ زندگی جاودان،برترین نعمت و بزرگترین هدف از این‏ زندگی زمینی رهنمون می‏شود.

بر اساس تعلیمات اسلامی،نور ایمان موجب‏ دسترسی انسان به والاترین ارزشها و نیز صلاحیت ورود به بهشت جاودان می‏شود.در مقابل،ظلمت بی‏دینی‏ انسان را به بدبختی و فلاکت و عذاب دوزخ دچار می‏سازد.ایمان رابطه‏ای را میان انسان و آفریدگار توانا برقرار می‏سازد که به برکت آن در نهاد آدمی احترامی‏ نسبت به آفریده‏های خداوند و اسماء الحسنی و جمال‏ الهی به وجود می‏آید که به خودی خود موجب کسب‏ ارزشهای والاتری نیز می‏شود.اما بی‏دینی این ارتباط و نظام را بر هم می‏زند و قطع این رابطه موجب بی‏خبری‏ انسان از قدرت اعجاز خداوندی می‏شود.در آن‏ صورت،قیمت هر چیز تنها به ارزش مادی آن سنجیده‏ می‏شود و عالم غیر مادی غیر قابل تفکر و شعور،ارزش‏ خود را کاملا از دست می‏دهد.انسان میهمان خداست‏ و سزاوار نعمتهای بهشت است.

شبلی،صوفی برجسته در این باره می‏گوید:«هر کس می‏میرد و عشقی به جهان فانی دارد،ریاکارانه‏ می‏میرد و هر که با عشق به جهان باقی می‏میرد، مرتاض است و آنکه با عشق به حقیقت می‏میرد، صوفی است».